

بررسی و تحلیل منظومه گربه و موش هورامی

مظهر ادوای^۱

دکتر یدالله احمدی ملایری^۲

چکیده

این پژوهش با بررسی و تحلیل گربه و موش الماس‌خان کندوله‌ای شاعر هورامی‌زبان در پی شناساندن یکی از سروده‌های ارزشمند ادبیات هورامی و در شمار آثار زیبای ادبیات ایرانی است که همه زبان‌های ایران‌زمین را در بر می‌گیرد. سروده داستانی گربه و موش در روزگار افشاریان و به زبان طنز اجتماعی و سیاسی سروده شده است. از این سروده سه دست‌نویس موجود است که هیچ کدام تا کنون به چاپ نرسیده است. این متن از نوع ادبی موش و گربه‌هاست که پیشینه‌ای کهن در ادبیات ایرانی و فارسی دارد. گربه و موش از دو سو با ادبیات فارسی گره خورده و نشان ادبیات ایرانی خود را هویدا کرده است: داستان پندآموز و نمادین از زبان جانوران و درونمایه بی‌وفایی این سپنجی‌سرای. در این مقاله به شیوه‌ای توصیفی به معرفی سراینده اثر، نسخه‌های خطی منظومه و نقد و تحلیل سازمانی‌های اثر (درونمایه، ساختار و روایت، شخصیت و شخصیت‌پردازی، صحنه‌پردازی و توصیف، گفتگو و زبان، نقد و طنز) پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: موش و گربه، گربه و موش، ادبیات ایرانی، ادبیات هورامی، الماس‌خان کندوله‌ای.

مقدمه

فرهنگ ایران را نباید در چارچوب مرزهای سیاسی امروزین فروکاست. برخی پژوهشگران به گستره‌ای به نام «ایران فرهنگی» باور دارند که از کرانه خاوری مدیترانه تا شرق چین می‌گسترده (دهقانی، ۱۳۹۲: بی‌ص). ادبیات ایرانی نیز تنها شامل آفرینش‌های ادبی به زبان شیرین پارسی نیست.

۱- دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول). m_advay@yahoo.com

۲- استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران. malayeri75@gmail.com

باید آثار نوشته به دو دسته از زبان‌ها را نیز در جرگه ادبیات ایرانی شمرد و پژوهید: یکی زبان‌های ایرانی و دیگر زبان‌هایی مانند زبان تازی که هرچند در خانواده زبان‌های ایرانی نیستند، یادگارهای سترگی از نویسندگان و شاعران ایرانی همچون ابن مقفع، ابونواس، بشار بن برد و ... را در بر می‌گیرند. تنها با شناخت همه جوانب فرهنگ ایرانی است که بحران هویت گریبان‌گیر انبوهی از مردم ایران و پهنه «ایران فرهنگی»، برون‌رفتی خردوزانه می‌یابد. در این پژوهش با معرفی و متن‌شناسی گربه و موش الماس‌خان کندوله‌ای گامی برای آشنایی خوانندگان با یکی از شاخه‌های فرهنگی ایران، یعنی ادبیات هورامی برداشته می‌شود.

زبان هورامی از زبان‌های ایرانی است که درباره‌اش نظریه‌های گوناگونی بیان شده است. برخی از زبان‌شناسان چون ارانسکی این زبان را زیرشاخه زبان کردی و از شاخه شمال غربی می‌دانند که برخی ویژگی‌هایش گویای پیوند با لهجه‌های مرکزی ایران مانند لهجه سمنانی و لهجه‌های فارس مانند سیوندی و نیز لهجه‌های کرانه دریای خزر است (ارانسکی، ۱۳۵۸: ۳۱۱). برخی دیگر از شرق‌شناسان و متخصصان زبان‌های ایرانی چون مینورسکی، مکنزی، لرخ، پاول و گیپرت هورامی را زبانی جداگانه می‌دانند و گاهی آن را در دسته زبان‌های شرقی یا مرکزی جای می‌دهند (نک: چمن‌آرا، ۱۳۹۰: ۱۲۷ - ۱۲۸). در همین زمینه ا. ب. سن می‌گوید: «زبان اینان [هورامی‌ها] که من، سپس آن را فرا گرفتم و پس از آن، نسخه‌های خطی گوناگونی خواندم، بی‌شک زبان کردی نیست» (Soane, 1926: 179). ا. مان و مینورسکی هم با نمایان ساختن زبان هورامی‌ها در میان دیگر گویش‌های کردی به این نتیجه می‌رسند که «گمان نمی‌رود بتوان هورامی‌ها را از نگاه زبان و جز این‌ها، به مفهوم اکید سخن، در جمله کردن بر شمرد» (آکوپف، ۱۳۷۶: ۷۱).

برخی از زبان‌شناسان همانند بلو، مکنزی و رضایی، هورامی را شاخه‌ای از زبان گورانی به شمار می‌آورند (نک: اکبری مفاخر، ۱۳۹۲: ۱۰۷). حتی مینورسکی در این باره هم نظری دارد و ضمن این که گویش هورامی را در جمله گویش‌های ایران مرکزی می‌آورد، تأکید می‌کند که آن به سخن باشندگان بخش‌های همسایه و از جمله، به «گویش گورانی» نزدیک است (آکوپف، ۱۳۷۶: ۷۱). در این گواهی‌ها، پژوهندگان هورامی، با جدا ساختن آن از زبان کردی، تعلق گورانی این گویش را می‌پذیرند (همان).

درباره پیشینه پژوهش داستان‌های موش و گربه می‌توان گفت داستان‌های موش و گربه در ادبیات فارسی، به ویژه با سویه نمادینش، پیشینه‌ای دیرینه دارد و نخستین نمودش را در کلیله و دمنه می‌شود دید (ذوالفقاری، ۱۳۹۱: ۴۹ - ۵۰). ولی پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام شده، مگر نمونه‌های انگشت‌شماری، روشمند نگاشته نشده‌اند. از این نمونه‌های انگشت‌شمار می‌توان به جستار راهگشای حسن ذوالفقاری (۱۳۹۱) با نام «سوابق و نمونه‌های داستان‌های موش و گربه در ادب فارسی» و سعید عظیمی (۱۳۸۸) «قصه موش و گربه برخوانا؛ موش و گربه‌ها به روایت دست‌نویس‌های کهن» اشاره کرد. در این مقاله اخیر نویسنده درباره پیشینه داستان‌های موش و گربه در ادب فارسی پژوهیده است. از جستارهای دیگری که داستان‌های موش و گربه را بررسی‌ده‌اند، می‌توان به موش و گربه از علی محدث، «بررسی ساختار داستانی پند و اندرز اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش اثر شیخ بهایی» از هلن اولیایی‌نیا، «دل در تصرف عقل، پژوهشی در موش و گربه شیخ بهایی» از مریم غفاری جاهد، «قصه گربه و موش منظوم»، «ذیل بر مقاله راجع به منظومه موش و گربه» و «موش و گربه مجلسی» از مجتبی مینوی، «بازخوانی منظومه موش و گربه عبید زاکانی در ادبیات کودک» از حمید باقری فارسانی، «گربه و موشانا؛ سهم ادبیات کودک و نوجوان از متون کهن» از جعفر پایور و «نسخه گربه و موش هورامی (اورامی)» از مظهر ادوای اشاره کرد.

سراینده گربه و موش هورامی

الماس خان کندوله‌ای شاعر بزرگ هورامی‌زبان است که اهالی کندوله، اصل او را از روستای پلنگان کامیاران می‌دانند (سلطانی، ۱۳۷۲: ۶۴۲). وی در سال ۱۱۱۸ ه. ق. در روستای کندوله از توابع کرمانشاه چشم به جهان گشود (بوره‌که‌ای، ۱۳۷۰: ۲۸/۲). او اهل کندوله بیلوار و از اهالی تیره‌های محله وسط «سیمایله» بود. الماس خان از شاعران برجسته عصر نادری است که با در هم آمیختن رزم و بزم آثار جاویدانی را آفریده و تمام آثار خود را به صورت منظوم و با زبان هورامی سروده است. به استناد نسخه‌ای به نام «رستم و اسفندیار» که به تازگی از دانشگاه برلین به دست آمده و سال ۱۰۱۲ ه. ق. بر آن ثبت است، نام پدر الماس خان، رضاخان بوده است. طبق این نسخه پدرش نیز شاعر بوده و احتمالاً قبل از الماس خان، شاهنامه‌سرایی به زبان هورامی را آغاز کرده و به احتمال فراوان

الماس خان راه پدر را ادامه داده است. این موضوع همچنین این نکته را در مورد زندگی الماس خان رد می‌کند که او، پس از خلع شدن از سپاه نادر به شعر و موسیقی روی آورده است. گویا او پیش از ورود به سپاه نادر و حتی زمانی که در سپاه بوده، شاهنامه‌نویسی می‌کرده و شعر می‌سروده است. به ویژه که خود وی با حضور در میدان جنگ با تورانیان،^(۱) حس شاهنامه‌نویسی را در خود تقویت کرده و آن را به زیبایی در آثارش ترسیم کرده است.

افزون بر شاعری، الماس خان فرماندهی تیپ سندیج (تیپ اردلان) را در سپاه نادر شاه (۱۱۴۸ - ۱۱۶۰ ه.ق) بر عهده داشت. وی در جنگی که در هفتمین ماه از سال ۱۱۴۶ ه.ق. میان سپاه نادر و توپال عثمان پاشا روی داد، شرکت داشت. سپاه نادر در این نبرد شکست خورد و ظاهراً عقب‌نشینی بی‌موقع الماس خان یکی از دلایل این شکست است (سلطانی، ۱۳۶۴: ۱/ ۱۰۰ - ۱۰۱). الماس خان پس از بازگشت به کندوله زندگانی خود را در شعر و موسیقی خلاصه کرد و سرانجام در طی سال‌های ۱۱۹۰ تا ۱۲۰۰ ه.ق. دار فانی را وداع می‌گوید.

الماس خان پیرو مذهب شیعه دوازده‌امامی بوده و به خاندان پیامبر (ص) ارادت ویژه داشته است. این اعتقاد آن‌قدر شدید بوده که در بیان آن، شاعر اسطوره را با روایات دینی و مذهبی آمیخته است. ذکر نمونه‌هایی که در آن ارادت الماس خان به پیامبر (ص) و ائمه اطهار آشکار است، خالی از فایده نیست:

هر کس صلواتی باورو و دم	شراره دوزخ نوینی و چم ^(۲)
har kas salwāti bāwāro: wa dam	arāray duzax nawino: wa am
هر کس صلواتی بدی و حیدر	جامی منوشوو حوض کوثر
har kas salwāti bēdo: wa ḥaydar	ḡame mano: o: wa ḥawzi kaw ar
	(همان)

همچنین الماس خان آن چنان که در برخی اشعارش مشاهده می‌گردد، نسبت به امور دنیوی بی‌تفاوت است و اعلام می‌دارد که این دنیای فانی ارزش آن را ندارد که به آن دل خوش کرد:

بزنان لماس زهر آلود داو	نه مکان و موت خاموش بی نه خاو ^(۳)
bēzānān almas zaher-ālo:di dāw	Na makān u mawt xāmu bi na xāw
آمان و یـردن ژ دوران دون	رستن ژ دنیای بی شرط و بی شون ^(۴)

řastan a dĕnyây be- art u be- o:n âmân wĕyarđan a dawrāni do:n
(کندوله‌ای، ن.خ، ج، بی تا: ابیات ۳۴۸۰ - ۳۴۸۱)

یعنی «بدانند که الماس زهرآلود در جنگ‌ها، در مکان مرگ، خاموش شد و به خواب رفت. الماس آمد و از این روزگار پست گذشت و از این دنیا بدون شرط و میراثی گذشت». این جنبه از عقیده و نظر الماس‌خان را می‌توان در جنگ‌نامه نادر و در دیگر آثار او به وضوح دید. وی حتی در منظومه گربه و موش هم این عقیده خود را آشکار می‌کند. الماس‌خان افزون بر منظومه گربه و موش، چند کتاب دیگر به نام‌های شاهنامه هورامی، خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد، جنگ‌نامه نادر، خورشید و خاور و مجموعه اشعار پراکنده را به رشته تحریر درآورده است.

نسخه‌های منظومه گربه و موش

منظومه گربه و موش دارای سه نسخه است:

۱. نسخه برلین: این نسخه در مجموعه کتابخانه برلین، اموال فرهنگی پروس در بخش شرقی آن نگهداری می‌شود.^(۵) نسخه دارای ۱۷۳ بیت و ۱۷ برگ است. آن گونه که از اول و آخر نسخه بر می‌آید. در این نسخه داستان گربه و موش در یک جُنگ از اشعار هورامی قرار دارد. این نسخه با «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز می‌شود و با بیت زیر پایان می‌یابد:

یه الماس واتن بار غم نه دوش تالان زده دست سپای موش
ya almas watan bari am na do: tâlân zaday daste sĕpây mu
(کندوله‌ای، ن.خ، گ.ب، بی تا: بیت ۷۳)

یعنی «این را الماس گفته است که بار غم بر دوش داشت، و سپاه موش‌ها او را تاراج کرده بود». در ادامه آن اشعار دیگری می‌آید. این نسخه در مقایسه با دو نسخه دیگر کاملتر است و به همین دلیل ما آن را برای تصحیح داستان گربه و موش اصل قرار دادیم و دو نسخه دیگر را با این نسخه تطبیق داده‌ایم.

۲. نسخه اول مجلس: اصل این نسخه در دست یکی از گُردهای عراق بوده که از طریق استاد محمدرشید امینی مصحح نسخه‌های هورامی به دست نگارنده رسیده است. ظاهراً ایشان این نسخه را

از کتابخانه مجلس شورای اسلامی به دست آورده، اما تلاش نگارنده برای پیدا کردن این نسخه در فهرست‌های نسخه‌های خطی مجلس بی‌فایده بود. نسخه دارای ۱۳۰ بیت و ۱۰ برگ است. البته باید گفت که در آغاز نسخه مانند نسخه برلین نامی از الماس‌خان نیامده است، این در حالی است که در داستان، نام الماس به عنوان راوی و قهرمان داستان آمده است.^(۶)

۳. نسخه دوم مجلس: این نسخه با شماره ثبت ۸۶۴۱۷ و ۹۷۸۸ و فیلم «۳۱ - ۸۹»، دارای ۱۰۴ بیت در ۱۰ صفحه است که از صفحه اول شروع می‌شود و در صفحه هشت پایان می‌یابد. هر چند با گزینه‌های دیگر به ویژه از جهت سبک‌شناسی و نام خود الماس که در نسخه آمده است به آسانی می‌توان فهمید که این نسخه از الماس‌خان کندوله‌ای است. با وجود این از بین این سه نسخه، تنها در این نسخه نام وی در آغاز آمده و چنین نوشته شده است: «گفته الماس‌خان، گربه و موش».

نسخه با این بیت شروع می‌شود:

میرزام گوش بدر میرزام گوش بدر حالا و وی بنده گوش بدر

mir ʔm go: bɛɖar Mir ʔm go: bɛɖar ʔ wɔ̃ banna sate go b ar

(کندوله‌ای، ن.خ، گ.م، بی‌تا: بیت ۱)

«ای میرزا گوش کن، ای میرزا گوش کن، حالا به من لحظه‌ای گوش کن».^(۷)

خلاصه داستان

روزی نزدیکی‌های غروب، الماس‌خان خسته از کار و تلاش روزانه، در اندیشه سختی‌ها و گرفتارهای زندگی نشسته است که ناگهان موشی ظاهر می‌شود. الماس‌خان از روی ترس برخاسته و به نشانه ادب سر جایش می‌ایستد. موش نر الماس‌خان را به آرامش دعوت می‌کند و از وی می‌خواهد که نترسد. موش نر به الماس‌خان می‌گوید امسال مکتب‌خانه‌ای راه انداخته است و از چهار دختر و شش پسرش می‌گوید که در این مکتب‌خانه مشغول تحصیل هستند. سپس می‌پرسد: «مگر تو گری و صدای زیق و واق آن‌ها را نمی‌شنوی. ما درس عربی و فارسی را تمام کرده‌ایم و از تو بیاضی می‌خواهیم تا درس هورامی را هم به آن‌ها یاد بدهیم. من و تو همسایه‌ایم و خوب نیست مردم پشت سرمان حرف بزنند». موش که بی‌توجهی الماس‌خان را می‌بیند، می‌گوید: «اگر همه بیاض‌هایت را به

من بدهی از گناهت می گذارم و گرنه سوگند به جان خودم و شش برادرم، امشب خواب را بر تو حرام می کنم».

الماس خان می گوید: «ای شاه موشان، من برای تمام کردن این بیاض ها خون دل خورده ام. نمی توانم آن ها را به آسانی به تو بدهم». موش نر پاسخ می دهد که: «خواهش و تمنا فایده ای ندارد، یا بیاض ها را می دهی یا به غضب گرفتارت می کنم». پس از این الماس خان عصبانی و خشمناک شده می گوید: «ای حرام زاده دزد که از ترس گربه همواره در درز دیوارها می لرزی. اگر من بی وجود هستم، گربه که نمرده است». موش که نام گربه را می شنود، از روی ریشخند تبسمی می کند و می گوید: «من موش نرم. مرا از گربه هیز می ترسانی؟! من او را زخم هم به حساب نمی آورم! تو خودت بهتر می دانی که همه تبار من دزد و مرد بودند. تو می توانی حتی از زنان و بختشان سؤال کنی که من هیچ وقت، منت هیچ کدام را نکشیده ام. مرا با این همه صفت های خوب و قابلیت ها چگونه با گربه حیز تهدید می کنی؟ همه دنیا مرا به دلیری می شناسند!».

موش نر پس از گفتن این سخنان الماس خان را با صد دفتر بیاض تنها می گذارد و می رود. شب هنگام که الماس خان بدون سلاح و غافل می خوابد. سپاه موش ها از چهار سو به کتابخانه وی حمله کرده و بیاض هایش را پاره می کنند. الماس خان هر چقدر که یاری می جوید. کسی به دادش نمی رسد. موش نر شروع به رجز خوانی می کند و می گوید: «ای الماس نگاه کن اوضاع چگونه است. من مانند گربه، گدای دور خانه ها نیستم و دور کاسه زنان را نمی لیسم. هر چه دارم با زور گرفته ام و همه کارهای من در کمال مردانگی است».

الماس خان عرض حال خود را نزد ملا ابراهیم می برد، ولی او کمکش نمی کند. پس از آن، شتابان نزد شاه گربه ها می رود و او را در کاهدانی همانند پلنگ یا شیری که در کمین شکار است، می یابد که برای شکار موش، جامه ای از خشم به تن کرده است. الماس با دیدن گربه، سجده ادب به جای می آورد و سر پا می ایستد. سپس عرض حال خود و داستان بیاض هایش را برای گربه می گوید.

شاه گربه ها با شنیدن این سخنان مانند ببر نعره می کشد و همچون شیر می غرد و می گوید: «ای موش کور، من مرد نیستم؟! آن وقت که تو زیبا بودی من چرکین بودم». پس بر خانه ها و کاهدان ها جار زدند و همه گربه ها دور شاه جمع شدند. شاه گربه ها خطاب به سپاهش گفت: «موش کور بنیاد

مرا از ریشه کنده و حرف‌های بیجا دربارهٔ من زده است. ما مصاف مردی را مانند رستم نشان می‌دهیم و باید حق خود را از موش بگیریم». پس اسباب و وسایل جنگ فراهم شد. جاسوسی از موش‌ها که همه چیز را شنیده بود، با سرعت رفت و ماجرا را برای شاه موش‌ها بازگو کرد. موش‌ها از درز دیوارها بیرون آمده صف کشیدند. سردار موش‌ها گفت: «ای سپاهیان این جنگ به خاطر بیاض‌های هورامی الماس است. من گفتم که این حق همسایگی نیست». اما موش نر قبول نکرد و پاسخ داد: «از چه سخن می‌گویی؟ مگر تو گربهٔ سرخ‌چشم را نمی‌شناسی؟». سرانجام دو سپاه آرایش نظامی گرفتند. الماس‌خان خود راهنمای سپاه گربه شد تا این که آن‌ها را به سپاه موش‌ها برساند. در سپاه موش‌ها بین شاه و سرداران آن‌ها کار به جروبحث و کشمکش کشیده شد تا این که تصمیم گرفتند برای نجات از ظلم و ستم گربه‌ها دست از جان بشویند و گفتند: «پس ناموس برای چه موقعی است؟! گربه حیز جامهٔ ما را به‌تمامی به در آورده است!». اما موش نر که جنگ با گربه را بی‌فایده می‌دید، از شاه موش‌ها درخواست کرد تا به او اجازهٔ مرخصی بدهد. در حالی که موش‌ها همچنان مشغول سخن گفتن بودند، سپاه گربه‌ها حمله کرد، بعضی از موش‌ها اسیر و بعضی فراری شدند.

موش نر را به اسارت گرفتند و نزد شاه گربه‌ها بردند. موش نر شروع به خواهش و تمنا از گربه کرد و از او امان خواست. گربه به زبان ترکی پاسخ داد و موش نر به او گفت: «ترکی سخن نگو که زهرام آب شد و جگرم از هم پاشید. روزی از خوردن شراب مست بودم که از تو به بدی یاد کردم». گربه پاسخ داد: «این کار همیشگی تو بوده است. راهی برای نجاتت وجود ندارد». پس به جلاد دستور داد سر از تن موش جدا کند. در این میان موش حتی از الماس درخواست یاری می‌کند که وی این مجازات را حق او می‌داند. پس از این گربه خطاب به الماس می‌گوید: «دردهایت را دفع کرده و حقت را گرفتیم» و الماس با صدای بلند گفت: «ای ابراهیم، گربه حقم را گرفت».

نقد و تحلیل سازمایه‌های داستان

الف. درونمایهٔ اثر

داستان گربه و موش در یک برداشت شرح کوتاهی از رویدادهای چهار سالهٔ حکومت اشرف افغان بر ایران، ظهور نادر و نبرد با افغان‌ها و برانداختن حکومت آن‌هاست. در این اثر نویسنده در پی

آن است که یورش‌ها، چپاول‌ها و ویرانی‌های ایران و سپس جنگ‌های اشرف و نادر را به تصویر بکشد؛ یورش‌هایی که سراسر ایران را در بر گرفت و کاری از دست سلطان حسین برنیامد. در این میان نویسنده بی‌گمان در پی آن است که اوضاع و احوال روزگار خود را بازگو کند. الماس‌خان خود در این روزگار می‌زیسته و سردار سپاه نادر هم بوده است. پس آنچه که بر زبان آورده برآیندی از تجربه میدان جنگ است. تجربه‌ای که پایانی تلخ دارد و از سپاه رانده می‌شود. پس می‌توان گفت این داستان ارمغان سردوگرم‌هایی است که الماس‌خان در جنگ با افغان‌ها و حتی اقوام دیگر چون هندیان، ازبکان، عثمانیان و لژیان چشیده است.

بر این پایه می‌توان گفت منظومه گربه و موش یکی از منظومه‌های انتقادی است که با لحنی طنزآمیز همراه با مهارتی شگفت سروده شده است. الماس‌خان با باریک‌بینی و ژرف‌نگری، گربه و موش را در پرده‌های گوناگون رویاروی هم نهاده و صحنه‌ها و مناظره‌های پندآمیز گربه و موش و جنگ دو لشکر و چگونگی آرایش قوا، کاربرد ابزارآلات جنگی و دیگر حالات این مبارزه خونین را بسیار ماهرانه ترسیم کرده است. انتخاب گربه برای نقش نادر، در حقیقت وصف حال نادر و دار و دسته اوست که الماس‌خان (راوی داستان) یکی از آنهاست. آن‌ها برای نجات ایران راهی غیر از جنگ پیش رو ندارند. ملا ابراهیم در نقش شاه سلطان حسین صفوی به واقع انتقاد زیرکانه‌ای است از سوی الماس‌خان تا بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی او و افراد تحت سلطه‌اش را نشان دهد. البته موش نیز در گفتگو با الماس، حتی قبل از این که او به خدمت ملا ابراهیم (شاه سلطان حسین) برود، این را درک کرده و به اشاره به الماس‌خان گفته بود که رفتن پیش ملا به حال هیچ کدام فرقی نمی‌کند.

داوم برد پیری ابراهیم و زار ناما و داوم دردم نکرد چار
 ۹۱ dâwem bard pare ebrâhim wa zâr m nakar m dar wa dâw m
 (کندوله‌ای، ن.خ، گ: بیت ۶۷)

یعنی «دادخواستم را با زاری و شیون پیش ابراهیم (شاه سلطان حسین) بردم؛ ولی او به دادم نرسید و دردم را درمان نکرد».

از این رو الماس که خواهان نابودی موشان و خلاصی ایران از دست آنهاست، تنها چاره را در رفتن به سوی شاه گربه‌ها می‌داند.

هریزام و جخت خدام کرد و یاد شمیم و لای گربه و داد و بیداد

im wa lʔy gorba wa dʔd u be:daḏ ho:re:zâ wa axEt xo:dâm kaḏd wa yâḏ

(همان: بیت ۷۰)

یعنی «سریع برخاستم و خدا را یاد کردم، و با داد و بیداد به نزد گربه (نادرشاه) رفتم».

در این داستان، الماس نماد یک ایرانی میهن‌پرست و بیاض نماد ثروت و تمام آن چیزهایی است که ایرانی‌ها در طی سال‌ها قبل از حمله افغان‌ها به دست آورده‌اند و ملا ابراهیم نماد شاه سلطان حسین، شاه موش‌ها نماد اشرف افغان و شاه گربه‌ها نماد نادر شاه افشار است. داستان گربه و موش از گرایش‌های ملی‌گرایانه و ایرانی الماس‌خان خبر می‌دهد. الماس با حمله موش‌ها، دیگر آرام و قرار ندارد و برای بیرون کردن و راندن این دشمن وطن و ناموس به هر دری می‌زند. اما فایده‌ای برای او و بیاض‌هایش ندارد و ابراهیم هم دست رد بر سینه‌اش می‌زند سپس شاه گربه‌ها را خبر می‌کند و خود راهنمای سپاهش می‌شود تا موش‌ها را بالاخره از بین می‌برد.

من بیم و بلد و تعجیل و تاو گربه جمشت دا سپای بی حساو

gorba amE t dʔ sEpay be- sʔw mEn be:m wa baḏad wa ta il u tʔw

(همان: بیت ۱۱۹)

یعنی «من با شتاب راهنمای سپاه گربه‌ها شدم و شاه گربه‌ها سپاه بی‌شمار خود را جمع کرد».

در داستان، داده‌های تاریخی، حماسی و اسطوره‌ای نیز به چشم می‌خورد. آن هم در قالب

صف‌آزایی سپاهیان و گفتگوی شاهان و سرداران با سپاهیان و در فراهم آوردن ابزار جنگی:

جوشیا و قین دست کرد و مرناو هر جا گربه بی خروشا و تاو

har ʔgorba be xru ʔ wa tâw jo: Eya wa qin das kaḏd wa meḏnâw

تیپ‌تیپ^(۸) و رنگ‌رنگ جویای شور جنگ تمامی جم بین شیران تیز چنگ

tip tip u rang rang juyʔy o:ri jang tamʔmi am bin e:rane te:z ang

پل پلو باز باز جه شیوه‌ی زنگی زرد و قرمزی بسور و پلنگی

peḏ peḏu bʔz bʔz a Eway angī zar u q rm zi bo:r u palangi

ساو دا و چنگال پی مصاف موش صف صف پیکان خیزا لوشا لوش

sʔw dʔ wa Engâl pay masʔfi mu saf saf saf pe:kʔn xe:zʔ lu ʔ lu

صدای هر مرناو خیزاژ کاوان

sɛd̪ay har mɛɾnaw xe:zɹ a kɹwɹn

جماجم جم بین نه فرمان شاه

amɹ am am bin na fɛrmɹni ɹh

جمش دا اسباب^(۹) پی موش بدبخت

am dɹ aspɹb py mu e ba baxt

(همان: ابیات ۸۵ - ۸۷ و ۹۰ - ۹۲ و ۱۰۰)

جار دانه یانان نه سالار خانان

Jâr dâ na yânân na salâr xânân

هر جا گربه بی جوشا و خروشاه

har ɹ gorba be o: ɹ w xɛɾu ɹh

شای گربه شفت خروشا و جخت

ɹgorba n ftɹɹ ɹ wxa et

یعنی «شاه گربه‌ها» از خشم به جنب و جوش افتاده و شروع به میومیو کرد و هر جا که گربه‌ای بود، به شدت می‌خروشید. همه شیرهای تیزچنگ (گربه‌ها) جمع شدند، به صورت تیپ تیپ و با رنگ‌های گوناگون در حالی که در پی شور جنگ بودند. به رنگ‌های زرد و قرمز، و ببری و پلنگی، و خال‌خالی مانند غلامان سیاه‌پوست. صف‌ها را نظم و شکل دادند و فریاد لوش لوش از آن‌ها بلند شد، چنگال‌های خود را برای نبرد با موش‌ها تیز کردند. در خانه‌ها و بر سالار خانه، جار زدند و صدای میومیو از کاهدان‌ها بلند شد. هر جا که گربه‌ای بود، به خشم آمده و می‌خروشید، و همه به فرمان شاه جمع شدند. شاه گربه‌ها این را که شنید، فوری بانگ و فریادی سرداد و به قصد موش بدبخت اسباب و وسایل جنگ را فراهم کرد.»

و یا در میدان جنگ:

سپای گربه و موش مدران مقابل

sɛpay gorba w mu mɛ ɹn mo:qâbɛɹ]

(همان: ۱۲۰)

یلغار دان و جخت سپای قین و دل

yal ɹr dɹn wa axɛt s pay qin u d

یعنی «سپاهی که از دل خشمگین بود، فوری حمله‌ور شد. تا این که سپاه شاه گربه‌ها و شاه موش‌ها مقابل هم قرار گرفتند». جنبه‌های تمثیلی و تعلیمی اثر هم کاملاً روشن است که در آن راوی داستان از وجود حیوانات برای بیان اندیشه و هدف خود استفاده می‌کند.

روحیه جبرگرایی و تقدیرزدگی نیز در داستان نمایان است. همه باید به حکم تقدیر و به گونه‌ای

جبرگرایانه یک راه را طی کنند و آن چیزی جز مرگ نیست.

همان گونه که داستان سرانجام با مرگ موش نر پایان می‌یابد:

هر چن داواش کرد هیچ نوی چاره نیره موش کردن و هزار پاره
 har ɛn dʰwʰ kaɾd hi nawe ʔrah ne:ra mu ka an wa hazʔr pʔra
 (همان: ۱۷۰)

یعنی «هر چقدر که موش درخواستش را تکرار کرد، هیچ چاره‌ای برایش نبود. پس موش نر را تکه تکه کردند». شاعر در نهایت در پی آن است که نشان دهد هیچ کس باقی نمی‌ماند و همه خواهند مُرد.

ب. ساختار و روایت اثر

«گره و موش» که به عنوان یک منظومه تمثیلی و تاریخی هورامی شناخته می‌شود، در حقیقت داستان نبردی است که در عصر حمله افغان‌ها به ایران و برآمدن نادر شاه روایت می‌شود. مجموعه حوادثی که ساختمان این اثر را می‌سازند حول محور خشم و تنفر از هجوم قومی بیگانه به ایران شکل گرفته‌اند. داستان شرح این حمله از سوی موشان به کتابخانه و بیاض‌های الماس‌خان است:

ژ چهار جانب هجوم آوردن چون سپای خونخوار من قبل کردن
 a ʔr ʔn b h um ʔw an un sɛpʔy xunxʰʔr mɛn qeɓal kaɾdʔn
 بیاض فراوان و غارت بردن یک یک و دندان صد پاره کردن
 bayʔz fɛrʔwʔn wa ʔrat baɾdʔn yak yak wa dɛndʔn saɖ pʔra kaɾdʔn
 صدای شیر وار کاغذ کردن برز من ژ خوفشان اعضاء نیش‌نه لرز
 s ʔy e:r-wʔr kʔ az ka an barz mɛn a xo:fɛ ʔn a zʔm ni t na larz
 (همان: ۵۳ - ۵۵)

یعنی «موش‌ها از چهار طرف حمله کردند و مانند سپاه خونخوار مرا محاصره کردند. بیاض‌های فراوان را به غارت بردند و یکی یکی آن‌ها را با دندان صد تکه کردند. صدای پاره کردن کاغذ بلند شد و اعضای بدنم از ترس آن‌ها شروع به لرزیدن کرد».

اما برخلاف دیگر داستان‌های موش و گربه فارسی که موش و موشان ضعیف و نماد مردمان مظلوم و ستم‌دیده روزگار خود هستند، در داستان گربه و موش الماس‌خان، موشان نماد قومی بیگانه‌اند که به ناحق به ایران حمله کرده و باید از بین برده شوند.

الماس برای نابودی آنها از «تدبیر» و «تجارب» خود بهره می‌گیرد و به سراغ شاه گربه‌ها می‌رود:

هامسران و تار هامسران و تار	داوای جنگ موش و تعجیل و تار
hâmsarân wa târ hâmsarân wa târ	dâwâyi angi mu wa ta il u târ
داوم ببرد پیری ابراهیم و زار	ناما و داوم دردم نکرد چار
dâwem bařd pare ebrâhim wa zâr	nâmâ wa dâwem darďem nakařd
هریزام و جخت خدام کرد و یاد	شیم و لای گربه و داد بی‌داد
ho:re:zam wa xa et xo:ďam kařd wa yâď	im wa lay gorba wa dâď u be:daď

(همان: ۶۸ - ۷۰)

یعنی «ایران به سرعت، برای نبرد با موشان بشتابند. دادخواستم را با زاری و شیون پیش ابراهیم بردم، ولی او به دادم نرسید و دردم را درمان نکرد. فوری برخاستم و خدا را یاد کردم، و با داد و بیداد به نزد گربه رفتم». با پذیرفتن شاه گربه‌ها جهت حمایت از الماس، گره اصلی داستان گشوده می‌شود و موانع دیگر سر راه حرکت گربه‌ها به سوی موش‌ها را الماس‌خان با راهنمایی خود از سر راه بر می‌دارد.

در داستان، نویسنده با همه شخصیت‌های داستان روبروست و خود وی در نقش کسی است که هر چند کمتر در جنگ دیده می‌شود؛ اما سرداری جنگ را بر عهده دارد؛ نقشی که در عالم واقعی هم بر عهده داشته و از آن پیروز خارج شده است. به همین دلیل است که زمینه تاریخی داستان پررنگ‌تر است و از جهت جنگ و توجه نویسنده در گسترش آن و نزدیکی آن با تاریخ واقعی از جنبه داستانی منسجم‌تر و در نتیجه، در نظر خواننده از جاذبه بسیاری برخوردار است. در این داستان، اشخاص و قهرمانان یا پیروز می‌شوند و یا می‌میرند. همچون موش نر که مُرد و یا مانند شاه گربه و الماس که پیروز می‌شوند. البته مرگ هم در انتظار آنهاست. چنین پایانی در این داستان می‌تواند گویای شباهت آن با داستان‌های عامیانه فارسی باشد و همچنین وجود گربه‌ها و موش‌های سخنگو و گفتگوی انسان‌ها با آنها نشانه دیگری از این شباهت است که در اکثر داستان‌های موش و گربه مانند موش و گربه عبید زاکانی و شیخ بهایی می‌بینیم.

در داستان، حوادث به شکل دقیق و زنده پرداخت شده‌اند و نحوه ترکیب حوادث متفاوت است. راوی گربه و موش، عموماً داستان را به صیغه اول شخص روایت می‌کند و چون خود راوی در

حوادث نقش دارد و قهرمان داستان هم بوده است، پذیرش حوادث و اتفاق‌ها برای خواننده آسانتر است. راوی گاه آنچه را که بین اشخاص دیگر روی می‌دهد، خود به عنوان کسی که در متن حوادث حضور دارد، نقل می‌کند. و گاهی آن را به بازیگران داستان چون موش نر، شاه موش‌ها و شاه گربه‌ها واگذار می‌کند:

شای موشان و آتش آر هی نیره موش	حتى گس نین مکی هوشه هوش
ay mu ʔn wʔtɛ ar hay ne:ra mu	atʔ kas ne:yan makay ho: a ho:
داوات کرد و پا کارت کردن گن	مبوت ویت برشی من وزی و بن
dâwât kařd wa pâ kâret kařdan gan	mabo:t we:t bar i mɛn wɛzi wa ban
ایسا گربت دی نو یارای تسی	هم بنا کردی و خله فسی
isâ gorbat di naw yârây tɛsi	ham banʔ ka i wa xo:a f si
چند بکیشیم جور طایفه بی‌را	یسه حقشان آورد و حق جا
beke: im awtʔy faybe-râ	isa aq ʔwʔ r wa aq ;

(همان: ۱۲۲ - ۱۲۵)

یعنی «شاه موش‌ها گفت ای موش نر، تا کسی نیست از خودت تعریف می‌کنی. نبرد را برپا کرده‌ای و کار را به گند کشیدی، درست نیست که خودت فرار کنی و مرا در بند بیندازی. حال که شاه گربه‌ها را دیدی، به شدت ترسیده‌ای و برای این که پنهان شوی گرد و خاک به پا می‌کنی. تا کی ظلم و ستم این طایفه بی‌دین را تحمل کنیم؟ اکنون تازه حق را به حقگاه آورده‌اند».

ج. شخصیت و شخصیت‌پردازی

در داستان گربه و موش الماس‌خان، شاه گربه‌ها می‌تواند نماد نادر شاه افشار باشد؛ زیرا شاعر خود در روزگار نادر می‌زیسته و یکی از سرداران سپاه او بوده است (سلطانی، ۱۳۶۴: ۱۰۰/۱ - ۱۰۱).

از سوی دیگر، هنگامی که موش به دام گربه می‌افتد، گربه به زبان ترکی با او سخن می‌گوید:

گربه وات کیدی نیوخ یمیشدن	منه یمان لوخ نیه دمیشدن
gorba wʔt ke:di napo:x ime: dɛn	mɛna yamʔn lo:x neya dame: dɛn

(کندوله‌ای، ن.خ، گ: ۱۵۴)

یعنی «شاه گربه‌ها گفت تو چه گُهی خورده‌ای، و پشت سر من چه گفته‌ای؟». موش از وی می‌خواهد که ترکی سخن نگوید، چون نمی‌فهمد. نادر از ایل افشار بوده که از قبایل ترکمان شمرده می‌شده‌اند (مینورسکی، ۱۳۸۷: ۷).

شاه موش‌ها هم می‌تواند نماد اشرف افغان باشد که با کشتن پسر عموی خود محمود در سال ۱۱۳۸ ه.ق. بر تخت نشست؛ اما آن گونه که از کتاب *جنگ‌نامه نادر بر می‌آید*، الماس‌خان گویا درباره یورش افغان‌ها دچار اشتباه شده است. وی نقش اشرف را بسیار برجسته کرده و حتی می‌رویس و محمود را که به ترتیب عمو و پسر عموی اشرف بودند از سرداران سپاه اشرف می‌داند (کندوله‌ای، ن.خ، ج، بی تا: ابیات ۱۴۸، ۱۱۳۱، ۱۹۸ و ۱۰۷۳).

ملا ابراهیم نیز می‌تواند نماد شاه سلطان حسین صفوی باشد که شاهی ناکاروان و ناکارآمد بود که در برابر سپاه افغان و برای جلوگیری از سقوط اصفهان و نابودی دودمان صفوی برنامه‌ای نداشت و آنچه سرانجام محمود افغان را به پیش تاختن به سوی اصفهان برانگیخت، داده‌های امیدبخشی بود که از چند و چون وضعیت اصفهان دریافت کرد. این اخبار نه تنها از راه جاسوسان محمود، بلکه از رهگذر نزدیکان پیمان‌شکن شاه نیز فراهم می‌گردید (لاکهارت، ۱۳۶۴: ۱۷۱).

الماس‌خان نماد یک ایرانی میهن‌پرست است که آن گونه که در سراسر داستان، خود الماس‌خان و روند حکایت به ما می‌گوید، انسانی پاینده به این آب و خاک است. او برای کین کشیدن و ستاندن داد خود سختی‌های فراوانی به جان خرید؛ در حالی که بسیار بودند کسانی که به آسانی با دشمنان این آب و خاک ساختند. خیانت‌پیشگانی همچون نصرالله زردشتی در کرمان و جاهای دیگر در روزگار یورش افغان‌ها به برادرکشی و جدال با هم‌میهنان خود پرداختند و شایستگان را از وزارت و فرماندهی به زیر کشیدند. الماس‌خان در داستان افزون بر این که سردار سپاه است، چونان یک ایرانی میهن‌پرست رفتار می‌کند که برای رهایی ایران دست به هر کاری می‌زند. تا این که سرانجام نزد شاه گربه‌ها (نادر) می‌رود.

در داستان گربه و موش حدود هفت شخصیت اصلی و فرعی شامل دو انسان (الماس‌خان و ملا ابراهیم) و پنج حیوان (شاه گربه‌ها، شاه موش‌ها، موش نر، سردار موشان و قاصد موش‌ها) حضور دارند که هر یک بسته به نیاز در داستان ظاهر می‌شوند. در مجموع در خود داستان شش نقش را

اشخاص داستانی و فقط یک نقش را شخص تاریخی ایفا می‌کند که آن هم خود راوی یعنی الماس‌خان است.

در باب قشربندی اجتماعی اشخاص، می‌توان گفت که اکثریت اشخاص داستان از طبقه بالای جامعه یعنی در شمار شاهان، امیران و سرداران هستند. شخصیت‌های اصلی داستان، راوی (الماس‌خان)، شاه گربه‌ها (نادر شاه) و شاه موش‌ها (اشرف افغان) و موش نر هر چهار نفر از جمله امیران و سرداران هستند. در این میان قهرمان داستان خود الماس‌خان است که دارای شخصیتی جنگجو، مدبر، باتجربه و بااراده است. او در آغاز داستان سعی می‌کند تا موش را قانع کند که دست از سر بیاض‌های او بردارد. به همین خاطر در برخورد اول شخصیتی مهربان، آرام و باتدبیر نشان می‌دهد؛ اما پس از بی‌توجهی موش، سراغ افرادی هم‌شأن و هم‌طبقه خود می‌رود تا به وی یاری برسانند و برای پیش بردن هدف خود در نبرد با موشان، خود شمشیر به دست به صف سپاهیان شاه گربه‌ها در می‌آید و هر خطری را به جان می‌خرد.

در اول داستان به نظر می‌رسد که شاه موش‌ها و موش نر هر دو یک نقش را بر عهده دارند. یعنی به واقع هر دو یکی هستند؛ اما در نبرد با گربه‌ها، این دو هر کدام شخصیتی جداگانه می‌یابند و حتی در میدان جنگ به بحث و جدل می‌پردازند. در نتیجه و با توجه به سخنان خود موش نر و حتی الماس‌خان درباره موش، می‌توان گفت که موش نر دارای شخصیتی دزد، ترسو و بی‌عرضه است و با اعمال و حرکات خود قبل از جنگ و در گفتگو با الماس‌خان و در حین جنگ و در نبرد با الماس‌خان مهر تأییدی بر این صفات خود می‌گذارد. موش نر در میدان نبرد از همان اول راهی می‌جوید تا فرار کند. وی در پاسخ به شاه موش‌ها در میدان نبرد حتی نشان داد که بی‌خرد هم هست. چون که آن اندازه دوراندیشی نداشت که پیش‌بینی کند نابودی بیاض‌های الماس چه بلاهایی را در پی دارد. او وقتی که سراغ بیاض‌های الماس‌خان رفت، ملا ابراهیم را به یاد داشت، اما شاه گربه‌ها را فراموش کرده بود.

ملا ابراهیم هم دارای شخصیتی محافظه‌کار، سودجو، بی‌لیاقت و بی‌کفایت و حتی نادان است که آن اندازه تدبیر ندارد که درک کند موشان چه بلایی بر سر بیاض‌های الماس‌خان آورده‌اند و اگر جلوی آن‌ها گرفته نشود، ممکن است دامنه این حمله به تمام نواحی دیگر ایران کشیده شود. شاه

گربه‌ها هم دارای شخصیتی سودجو، مدبر، جنگجو و نترس است که در حقیقت بیاض‌های الماس‌خان و این مسئله را که موش از او به بدی یاد کرده است، بهانه‌ای برای حمله به موشان قرار می‌دهد و در آخر داستان هم برای نشان دادن نقش خود به الماس یاد آور می‌شود که کاری را که ملا ابراهیم نتوانست انجام دهد، او انجام داد و انتقام الماس را گرفت.

در معرفی اشخاص داستان و مشخصاً در باب شخصیت‌پردازی داستان گربه و موش، تقریباً دو شیوه کاربرد دارد. یک شیوه در قالب گفت‌وگوی اشخاص داستان صورت می‌گیرد. مثلاً گفت‌وگوی الماس‌خان با موش نر، ملا ابراهیم و شاه گربه‌ها و یا گفتگوی موش نر و شاه گربه‌ها. شیوه دیگر، معرفی اشخاص در ضمن عمل‌های داستانی است آن گونه که شاه موش‌ها و شاه گربه‌ها در میدان نبرد صورت دادند. نکته دیگر سرانجام کار اشخاص داستان است که همه مردند. حال یا به دست یکدیگر مثل موش نر که به دست جلاد گربه‌ها کشته شد و یا آن گونه که خدا مقدر کرده همه محکوم به مرگ بودند و شاه گربه‌ها هم به همان سرنوشت دچار شد.

د. صحنه‌پردازی و توصیف

عنصر صحنه در داستان گربه و موش، جایگاه خاصی دارد. در این داستان صحنه‌آرایی به دو گونه صورت می‌گیرد. از یک سو خود راوی است که بعضی اوقات صحنه‌هایی را به تصویر می‌کشد. مانند صحنه «کاهدان» که گربه در آنجا کمین کرده بود:

پی شکار موش هانه جامه قین	لوان دیم چون شیر لوان نه کمین
pay ɛkʌre mus hana ʔmay qin	lɛwʌn de:m o:n se:r lɛwʌn na kamin
لوان و پاریز سر و بان دست	نه گنج کادان چون پلنگ مست
lɛwʌn wa pʌre:z sar wa bani dast	na kon i kʌdʌn un palange mast
تاو مدا و دم پی مصاف جنگ	قلوش تیز کردن ساوش دان و چنگ
tʌw madʌ wa dom pay masʌfi ang	qɛlo: te:z kʌfʌn sʌwe dʌn wa ang
(کندوله‌ای، ن.خ، گ: ۷۲ - ۷۴)	

یعنی «رفتم، دیدم که گربه مانند شیر در کمین رفته است، و برای شکار موش جامه‌ای از خشم را به تن کرده است. در گوشه‌ای از کاهدان مانند پلنگ مست، در کمین گاه بود و سر را روی

دست‌هایش نهاده بود. دندان‌های بزرگ و چنگ‌هایش را تیز کرده، و برای مصاف و جنگ، دُم‌ش را تاب می‌داد». یا صحنه‌ای که در اول داستان راوی از خود به تصویر می‌کشد:

روژی نیشته بیم بخسته ژ کار	وادی خورنشین تاریکی ایوار
řo: e ni ta be:m ba-xasta za kâr	wâḍay xo:r-nɛ in tare:ki e:wâr
چنی خیالان مینت گرفتار	دیم نیره موشی آمان‌دیار
ani xiâlân maynat gɛrɛtâr	dim ne:ra mu i âmâ na dɛyâr

(همان: ۳ - ۴)

یعنی «نزدیک‌های غروب آفتاب خسته از کار روزانه نشسته بودم که ناگهان موش نری ظاهر شد. با خیالات، سختی‌ها و مصایب خود گرفتار بودم که دیدم موش نری ظاهر شد» و یا صحنه‌های آماده شدن سپاهیان موش‌ها و گربه‌ها برای نبرد با یکدیگر که بسیار حماسی‌گونه است و یا صحنه اسارت موش نر که او را برهنه پیش شاه گربه‌ها بردند.

سپای موش او رو شکیا بی ذلیل	بلی نیره موش گیریا بی و دیل
sɛpɔy mu aw řo: e:kyɔ bi zalil	baɭe ne:ra mu ge:ryɔ bi wa dil
و دست بسته سر تا پا عریان	گربه آوردش و دیده گریان
wa daste basta sar tɔ pɔ oryɔn	gorba âwɛrɔɖɛ wa diḍay gɛryân

(همان: ۱۴۷ - ۱۴۸)

یعنی «سپاه موش‌ها آن روز با حالتی ذلیل‌گونه شکست خورد، آری موش نر، گرفتار و اسیر شد. موش نر را، با چشم‌های اشک‌آلود و دسته‌های بسته در حالی که سر تا پا عریان بود، نزد شاه گربه‌ها آوردند».

از سوی دیگر گاهی راوی به اشخاص داستان اجازه می‌دهد که خود صحنه‌هایی را به تصویر بکشند. مانند آنچه که موش نر برای شاه گربه‌ها توصیف می‌کند و در آن از شراب خوردن خود و به بدی نام بردن از او و دیگر حالات خود سخن می‌گوید.

روژی سرمست بیم کیفم ورده بی	ژو دم نام توم و بد برده بی
řo: e sar-mast be:m kayfɛm wârḍa be	awḍam nami to:m wa baḍ barda be
نیشته بیم و بان خسه‌ی ترش و تال	هوای او ترشه من نیا و بال

hawây aw tēr a mēn nēyâ wa bâl ni ta be:m wa bân xēsāy tēr u tâl
(همان: ۱۵۶ - ۱۵۷)

یعنی «روزی سرمست، خوشحال و شاد بودم و در پی آن نام تو را به بدی یاد کردم. بر روی بام با حالت ترشی و تلخی (شراب) [که خورده بودم] نشسته بودم، و هوای آن ترشی مرا به پرواز درآورده بود». در نتیجه عنصر توصیف در داستان گربه و موش کاربرد فراوان و متنوع دارد. توصیف اشخاص داستان، توصیف مکان‌های داستان، توصیف صحنه‌ها و بالاخره توصیف عمل‌های داستانی از آن جمله‌اند.

و. گفتگو و زبان

همان طور که قبلاً گفتیم، نویسنده گربه و موش گاهی وظیفه روایت بخش‌هایی از داستان را بر دوش اشخاص داستان می‌گذارد. پس می‌توان گفت که عنصر گفتگو در این داستان جنبه کارکردی دارد و از جهات تفنن و آرایش کاملاً به دور است. تا جایی که در حقیقت می‌توان آن را جزئی جدایی‌ناپذیر از ساخت داستان شمرد. همچنین در بسیاری موارد، معرفی اشخاص داستان در طی همین گفتگوها صورت می‌گیرد که مصادیق آن پیش‌تر ارائه شد.

نکته دیگری که در همین زمینه نیازمند تبیین است، بررسی لحن گفتگوها و میزان تناسب آن‌ها با طبقه اجتماعی، دانش، تجربه و نیز با زمان و مکان داستان است. اشخاص داستانی گربه و موش همگی از طبقه بالای جامعه و در زمره امیران هستند. هر چند با زبانی ساده و روان سخن می‌گویند، گاه تحت شرایط پیش آمده، مثلاً افسوس می‌گویند که طرفین در پی خرابی و نابودی ایران تحمل می‌کنند و یا حوادث میدان جنگ، به قولی «از کوره در رفته» و کلماتی را بر زبان جاری می‌کنند که در شأن و منزلت این اشخاص نیست.

الماس‌خان آن گونه که کتاب‌های دیگرش نشان می‌دهد، شاعری نیست که چندان به دنبال کاربرستی واژه‌های ناروا باشد؛ ولی در داستان گربه و موش این نوع واژه‌ها را به کار می‌برد. مثلاً هنگامی که موش در اولین برخوردش با الماس‌خان برای گرفتن بیاض‌ها او را تحت فشار قرار می‌دهد و پس از آن او را تهدید می‌کند، راوی می‌کوشد ابتدا با سخنان سنجیده و یادآوری سختی‌هایی که برای نوشتن بیاض‌ها کشیده است، موش را از خود دور کند؛ اما هنگامی که متوجه

می‌شود موش به قول معروف، گوشش به این حرف‌ها بدهکار نیست، عصبانی می‌شود و به او می‌گوید:

حرامزاده دزد قوت یانان بر	نان و خمیر خور مشکه هَمان در
arʌm-zʌ u dɛz quti yānān bɛr	nʌn u xamir xo:r me ka hamʌn dɛr
لچر نامرد کی مردیت کردن	من بی‌وجودم مر گربه مردن
la ɛr u nāmarɔ kay marɔit karɔan	mn be wɛ ʌn mar gorba marɔan

(همان: ۲۷ - ۲۹)

یعنی «ای حرامزاده و دزد که خوراکی‌خانه‌ها را می‌بری، ای نان و خمیر خور و ای موش که انبارها را سوراخ می‌کنی. ای چرکین و نامرد، کجا مردانگی کرده‌ای؟ اگر من بی‌وجود هستم، گربه که نمرده است». و یا آنجا که موش را برهنه و دست‌بسته نزد شاه گربه‌ها می‌برند، شاه گربه‌ها با زبان ترکی و با الفاظی تهنیت‌آمیز از وی می‌پرسد که پشت سر او چه حرف بیهوده‌ای زده است:

گربه وات کیدی نپوخ یمیشدین	منه یمان لوخ نیه دمشدین
gorba wʌt ke:di napo:x ime: dɛn	mɛna yamʌn lo:x neya dame: dɛn

(همان: ۱۵۴)

البته خواننده داستان می‌تواند با مطالعه گفتگوی بین شخصیت‌ها حالات درونی، احساسات و عواطف آن‌ها را به راحتی دریابد؛ مانند در آغاز داستان که الماس از خودش و گرفتاری و بدبختی‌های زندگی‌اش سخن می‌گوید و یا زمانی که برای شکایت از موش به خدا توکل کرده و این سو و آن سو می‌رود تا شاید بتواند راهی برای نجات ایران پیدا کند. طالع‌فردوسی

به نظر می‌رسد که تناسب لحن اشخاص داستان با زمان و مکان اثر مطابقت دارد. از آن جمله می‌توان به واژه‌های هورامی از زبان الماس و واژه‌های ترکی از زبان شاه گربه‌ها (نادر از قوم افشار) با موش نر (یکی از سرداران سپاه اشرف) اشاره کرد. البته استفاده از واژه‌های ترکی در این منظومه چندان غریب نیست؛ زیرا الماس‌خان که سردار سپاه نادر شاه بوده قطعاً با خود نادر و دیگر سرداران و سربازان ترک وی حشر و نشر داشته است و در منظومه هم از روی آگاهی کامل و تسلط بر این زبان، آن را برای ادای الفاظی از زبان شاه گربه‌ها (نادر) که خود ترک بوده به کار می‌برد.

علاوه بر این، شیوه جنگ در منظومه گربه و موش بر دو گونه تن به تن و زبانی است. منظومه با جنگ زبانی موش نر و الماس آغاز می‌شود:

اول و صلاح حرفی ماچون پیت	واتش مترسه کارم نین لیت
awal wa salâh ħarfi mʌ un pe:t	wâtɛ matarsa kʌrɛm nɛyan le:t
بلی مزانی مدعام پیشن ...	هر چند ژ خوفم خاطرت ریشن
bale mazʌni moda ʌm e: an	har ɛn a xawfɛm xâɛrɛt re: an
ایمشو خاو ژ لیت مکرو حرام	ور نه به مرگ ویم و شش برام
em aw xʌw a le:t makaru ħarâm	war na ba margy wɛn wa ɛ bɛrâm
و خوناو دل تمام کردن	واتم شای موشان من جفام بردن
wa xu-nâwi dɛl tamâmm karɖan	watɛm ʌy mu ʌn mɛn afʌm baɖan
من بیاض ویم چون بدم به تو	امان نیره نر با انصافت بو
mɛn bayazi we:m o:n bɛɖam ba to:	amʌn ne:ray na bʌ ensʌf t bo:
(همان: ۸ - ۹، ۲۰ - ۲۲)	

یعنی «موش [به الماس خان] گفت نترس با تو کاری ندارم، ولی اول از روی صلاح با تو سخنی می‌گویم. هر چند که می‌دانم از ترس من، دلت مجروح شده و غمگین هستی، آری شاید هم می‌دانی که چه چیزی می‌خواهم. ... و گر نه به مرگ خودم و شش برادرم سوگند یاد می‌کنم که امشب خواب را بر تو حرام می‌کنم. گفتم ای شاه موش‌ها، من برای بیاض‌هایم جفاها کشیده‌ام و با خون دل آن‌ها را تمام کرده‌ام. ای موش نر، انصاف داشته باش، چگونه بیاض خود را به تو بدهم».

پس از این زمانی که هیچ کدام توانایی شکست دیگری را ندارند، ناچار دست به شمشیر می‌برند و جنگ این گونه آغاز می‌شود:

سپای گربه و موش مدران مقابل	یلغار دان و جخت سپای قین و دل
sɛpʌy gorba w mu mɛɖrʌn moqâbɛl	yal ʌr dʌn wa axɛt sɛpay qin u dɛl
نیره موش واتش زالم بی و آو	ژ ناگاه خیزا صدای هی مرناو
ne:rʌ mu watɛ zʌlam bi wa âw	a nʌgʌ xe:zʌ sɛɖây hay mɛrɛnâw
(همان: ۱۲۰ - ۱۲۱)	

یعنی «سپاهی که از دل خشمگین بود، با سرعت حمله‌ور شدند. تا این که سپاه شاه گربه‌ها و شاه موش‌ها مقابل هم قرار گرفتند. ناگهان صدای میو میو بلند شد و موش نر گفت، زهرام آب شد».

ی. نقد و طنز

آن گونه که از دیگر منابع تاریخی دوره الماس‌خان و قبل از آن برمی‌آید، ایران با حمله افغان‌ها در ویرانی و خرابی عظیمی فرو رفت، کروسینسکی از راهبان یسوعی که خود ناظر این وضع بوده در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «قحط و غلا در اصفهان اشتعال و اشتداد یافت و اهالی آنجا به پریشان‌حالی افتادند» (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۶۲ - ۶۳). همچنین در کتاب *برافتادن صفویان برآمدن محمود افغان* می‌خوانیم که «در این دوره هم فاجعه‌ای بزرگ دل‌مأم میهن را آزد، و در هنگامه وانفسای که پیش آمد، دیو قحط و گرسنگی با درنده‌خویی و قساوت ناشی از آن، ماندگان نیم‌جان را برانگیخت تا در تنازعی که برای بقا درگرفت، پس از خوردن همه جانوران حلال و حرام گوشت مانده در شهر، جنازه مردگان را از گورهای تازه و کهنه بیرون کشند، ... خوی و خلق مردمی از یادها رفت، مرگ تدریجی در کوی و برزن بیداد کرد ...» (فلور، ۱۳۶۵: ۱۳۶ و ۱۳۹).

الماس‌خان با زبان طنزآلود و خرده‌گیر به سراغ این نارسایی‌ها و ویرانی‌ها رفته است و در این باره می‌گوید:

ژ چهار جانب هجوم آوردن	چون سپای خونخوار من قبل کردن ...
a ər ʔnɛb hɛ um ʔwɛrɔdan	un sɛpɑy xunxʔɑr mɛn qɛbɑl kɑrɔdan
هر یک بیاضی نه یک لاکیشان	هر یک بیاضی بردن پی ویشان
har yak bayʔzi na yak lɑ ke: ʔn	har yak bayʔzi bɑrɔdan pɑy wɛ: ʔn
هر چند لایام هر چند کردم داد	فائیدش نکرد رنجم دان و باد
har ɛn lɑlyʔm har ɛn kɑrɔdam dɑd	fɑɛ:ɔɑ nɑkɑrɔɔ rɑn ɛm dɑn wɑ bɑd

(کندوله‌ای، ن.خ، گ، بی‌تا: ابیات ۵۳، ۵۶ و ۵۷)

یعنی «[سپاه موش‌ها] از چهار سو تاختند و چون سپاهی خونخوار در میانم گرفتند ... هر یک بیاضی را به طرفی کشیده و برای خود برداشتند. هر چه خواهش کردم و یاری خواستم، سودی نداشت. دسترنجم بر باد رفت».

همچنین در کتاب جهانگشای نادری درباره نبرد نادرشاه افشار با اشرف افغان و سپاهیانش می‌خوانیم: «توپخانه نادر مزرعه جان سپاهیان غلیزائی را درو کرد» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۹۸). الماس‌خان این صحنه را این گونه با زبان طنز به تصویر می‌کشد:

جوشا مره مر صدای هی مرناو	سپای موش شکیا بی و قطره آو
o: ۹ mɛʔa mɛr sɛd̪ɑy hay mɛʔnɑw	sɛpɑy mu ɛkyɑ bi wa qɑtray ɑw
نه درز دیوار نه گنای کمین	بافتشان بریانه روی سرزمین ...
na dɛrʒ u diwɑr na gɛnɑy kamin	bɑftɛ ʔn bɛʔyɑ na ʔo:y sarzamin
چندی گیلیان چند کردن کمین	ه‌ربرین اولاد موش نه سرزمین
ɛndi ge:lɛyʔn ɛn kɑrdɑn kamin	ho:rɛʔin awlɑd mu na sarzamin

(کندوله‌ای، ن.خ، گ: ۱۳۹-۱۴۰ و ۱۴۶)

یعنی: «صدای مره‌مر و میومیو بلند شد، سپاه موش‌ها شکست خورد و تبدیل به قطره‌ای آب شد. نه در درز دیوار جایی داشتند و نه در کمین گاه‌ها و نسل آن‌ها از روی زمین پرچیده شد. مدتی گشت و مدتی کمین کرد و نسل و اولاد موش‌ها را از روی زمین برداشت».

الماس‌خان به خوبی و با زبان طنز داستان اسارت یکی از سرداران سپاه اشرف را در منظومه در قالب موش‌نر به تصویر می‌کشد، و آن جایی است که موش گرفتار شده و گربه از او می‌پرسد چرا نزد الماس‌خان از او بد گفته که موش پاسخ می‌دهد:

روژی سرمست بیم کیفم ورده بی	ژو دم نام تووم و بد برده بی
ʔo: e sar-mast be:m kayfɛm wɑrdɑ be	ɑw dam nami to:m wa bɑd bɑrdɑ be
نیشته بیم و بان خسه‌ی ترش و تال	هوای او ترشه من نیا و بال
ni ta be:mwa bʔn x say tɾ u tʔ	hawɑy aw tɛr a mɛn nɛyɑ wa bɑl

(همان: ابیات ۱۵۶ - ۱۵۷)

یعنی «روزی سرمست و شاد بودم و نام تو را به بدی بردم. بر روی بام، ترش‌دهان و تلخ کام از باده نشسته بودم. هوای آن ترشی مرا به پرواز درآورد. بوی سرکه به دماغم خورده بود و مرا سخت مست کرده بود».

نتیجه‌گیری

منظومه گربه و موش هورامی، منظومه‌ای با مضمون سیاسی و اجتماعی است که به صورت طنزآمیز، سیر حوادث و حمله افغان‌ها به ایران، سقوط حکومت صفویان، ظهور نادرشاه و پیروزی یافتن او بر افغان‌ها را به تصویر می‌کشد. در این سروده، شاه گربه‌ها نماد نادرشاه افشار، شاه موش‌ها نماد اشرف افغان، موش نر نماد یکی از فرماندهان سپاه افغان، ملا ابراهیم نماد شاه سلطان حسین صفوی، بیاض‌ها نماد میراث به جا مانده از دوره صفویه و خود الماس‌خان نماد یک میهن‌پرست واقعی است که برای نجات ایران دست به هر کاری می‌زند تا شر افغان‌ها را از ایران دور کند. این داستان هر چند از خانواده داستان‌های موش و گربه ایرانی و دنباله‌رو داستان‌های نمادین از زبان جانوران همچون کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه و هزار و یک شب است، از طرفی نماینده مسلم ادبیات هورامی نیز هست که نمونه‌های ارزشمند بسیاری از سده اول تا سده سیزدهم هجری در خانواده ادبیات ایرانی بر جای گذاشته است. این داستان سروده علاوه بر شباهت با دیگر سروده‌های موش و گربه فارسی و عربی، ویژگی‌های خاصی دارد که آن را از همتایان خود جدا می‌کند. از آن جمله در این سروده، موشان دیگر نمایندگان مردمان ضعیف و ستمدیده روزگار نیستند بلکه نمایانگر غارتگرانی هستند که به ناحق به سرزمینی دیگر حمله کرده‌اند و باید نابود گردند.

پی‌نوشت

- ۱- الماس‌خان در جنگ‌نامه نادر بارها به جای سپاه عثمانی و سرزمین عثمانی، از واژه تورانیان استفاده کرده است.
- ۲) هر کس صلواتی ختم کند، شراره‌های آتش دوزخ را نخواهد دید.
- ۳) بدانند که الماس زهرآلود در جنگ‌ها، در مکان مرگ، خاموش شد و به خواب رفت. در این بیت واژه «الماس» ایهام دارد. چون هم به معنای تیغ برنده الماس و هم نام الماس‌خان کندوله‌ای سراینده منظومه گربه و موش است.
- ۴) آمد و از این روزگار پست گذشت و در این دنیا بدون شرط و ردپایی (میراثی) گذشت.

(5).STAAATSBIBLIOTHEK ZU BERLIN PREUSSISCHR KULTURBESITZ
ORIENTABTEILUN.

۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۴۴، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۳، ۳۹، ۴۰، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۲، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۱، ۹۲، ۸۷، ۸۸، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱ و ۱۷۳ نسخه برلین است. همچنین ابیات ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۳۷، ۸۹ و ۹۰ و ۱۰۳ این نسخه در نسخه برلین نیامده‌اند. علاوه بر این، ابیات ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۴، ۵۸، ۶۹، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۳ تا ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۶۰ تا ۱۶۲، ۱۷۰ و ۱۷۲ نسخه برلین در این نسخه نیامده‌اند.

(۸). اصل: طیب طیب.

(۹). اصل: اسپاب.

کتابنامه

- آکویف (هاکوییان)، گ. ب؛ حصارف، م. ت. (۱۳۷۶). *کردان گوران و مسأله کرد در ترکیه (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان)*. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: هیرمند.
- ادوای، مظهر. (زمستان ۱۳۹۱). «نسخه گربه و موش هورامی (اورامی)». پیام بهارستان. دوره دوم، سال پنجم. شماره ۱۸. ۸۱-۹۹.
- ارانسکی، ای. م. (۱۳۵۸). *مقدمه فقه‌اللغه ایرانی*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام.
- استرآبادی، میرزا مهدی‌خان. (۱۳۷۷). *جهانگشای نادری*. تحقیق و تصحیح سید عبدالله انوار. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۹۲). «دینو (تحلیل و بررسی سروده‌ای به زبان گورانی)». *جستارهای ادبی*. سال چهل و ششم. شماره ۱۸۲. ۱۰۶-۱۳۷.
- اولیایی نیا، هلن. (زمستان ۱۳۸۸). *تاریخ ادبیات، بررسی ساختار داستانی پند و اندرز اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش اثر شیخ بهایی*. شماره ۶۳. ۳۹-۶۲.
- باقری فارسانی، حمید. (بهار ۱۳۸۹). «بازخوانی منظومه موش و گربه عبید زاکانی در ادبیات کودک». کتاب ماه کودک و نوجوان. شماره ۱۶۰. ۴۴-۵۰.
- بوره‌کهای، صدیق. (۱۳۷۰). *میثرووی ویژه کردی*. ج. ۲. بانه: ناجی.

- پایور، جعفر. (بهار ۱۳۷۸). «گربه و موشانا؛ سهم ادبیات کودک و نوجوان از متون کهن». پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، شماره ۱۶. ۹۱ - ۱۰۰.
- چمن آرا، بهروز. (۱۳۹۰). «درآمدی بر ادب حماسی و پهلوانی کردی با تکیه بر شاهنامه کردی». جستارهای ادبی. سال چهل و چهارم. شماره ۱۷۲. ص ۱۲۰ - ۱۴۹.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۱). «سوابق و نمونه‌های داستان موش و گربه در ادب فارسی». مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز. سال سوم. شماره اول. ص ۴۸ - ۷۰.
- سلطانی، محمدعلی. (۱۳۶۴). حدیقه سلطانی. ج ۲. بی جا: نشر کلهر.
- _____ (۱۳۷۲). جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان. ج ۴. تهران: موفق.
- غفاری جاهد، مریم. (تابستان و پاییز ۱۳۸۹). «دل در تصرف عقل، پژوهشی در موش و گربه شیخ بهایی». مجله فردوسی. شماره ۸۵ و ۸۶. ۳۵ - ۴۳.
- فلور، ویلم. (۱۳۶۵). برافتادن صفویان بر آمدن محمود افغان. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- کروسینسکی، یوداش تا دوش. (۱۳۶۳). سفرنامه کروسینسکی. ترجمه عبدالرزاق دنبلی مفتون. تصحیح مریم میراحمدی. تهران: توس.
- کندوله‌ای، الماس خان. (۱۲۷۷). نسخه جنگ نامه الماس. نستعلیق. کاتب فرح الله بن عزیزالله ترکاشوند. جلد تیماج مشکی عطف تریاکی. ۱۷۹ صفحه. مجلس شورای اسلامی.
- کندوله‌ای، الماس خان. (بی تا). نسخه منظومه گربه و موش هورامی. نستعلیق. مجموعه کتابخانه برلین. اموال فرهنگی پروس. بخش شرقی. ۱۷ برگ. ۱۷۳ بیت. STAAATSBIBLIOTHEK ZU BERLIN PREUSSISCHR KULTURBESITZ ORIENTABTEILUN
- لاکهارت، لارنس. (۱۳۶۴). انقراض سلسله صفویه و ایام افغانه در ایران. ترجمه مصطفی قلی عماد. تهران: طهوری.
- محدث، علی. (۲۰۱۱). موش و گربه، سوند: دانشگاه ايسالا. ۲۰۱۱.
- موسوی، سید عبدالجواد. (۱۳۸۸). طنز شماره ۵. سعید عظیمی. «قصه موش و گربه برخوانا؛ موش و گربه‌ها به روایت دست نویس های کهن». تهران: سوره مهر. ۱۳۸۸.
- مینورسکی، ولادیمیر. (۱۳۸۷). ایران در زمان نادر شاه. ترجمه رشید یاسمی. تحقیق و تصحیح علی اصغر عبدالله. تهران: دنیای کتاب.
- مینوی، مجتبی. (بهمن ۱۳۳۶). «ذیل بر مقاله راجه به منظومه گربه و موش». یغما. شمار ۱۱۵. ۴۸۵ - ۴۸۸.

مینوی، مجتبی. (پاییز ۱۳۶۴). «موش و گربه مجلسی». *ایران نامه*. شماره ۱۳. ۹ - ۱۵.

مینوی، مجتبی. (آذر ۱۳۳۶). «قصه گربه و موش منظوم». *نیما*. شماره ۱۱۳. ۴۰۱ - ۴۱۶.

E. B. Soane. (1926). *To Mesopotamic and Kutdistan in disguise*. London.

